

فروودستان و فرادستان در اسرائیل

یکی از مسائل و مشکلاتی که به گمان من در کنار خطرات غفلت از بهداشت محیط زیست که زندگی را تهدید می کند اساسی ترین مشکلی است که در جهان امروزین داریم نابرابری روزافزون در توزیع درآمد و ثروت است که تقریباً در همه جای جهان و تقریباً بطور دائمی در حال افزایش است.

اگرچه در همیشه تاریخ در جوامع انسانی فقیر و غنی داشته ایم ولی براساس شواهد موجود در ۴۰ سال گذشته در نتیجه چرخشی که در سیاست پردازی ها صورت گرفت شاهدیم که در کنار گسترش فقر موجب انباشت هر چه بیشتر ثروت هم شده است.

با این همه در ۴ دهه گذشته بخش عمده ای از پژوهش هائی که انجام گرفت توجه عمده و اساسی بر این قرار گرفت که چه کنیم تا پی آمدهای نابرابری روزافزون قابل تحمل شود. این شیوه کار اگرچه مفید ولی به گمان من این نگاه به نابرابری رو به افزایش ناکافی است. به عنوان نمونه، روندهای اجتماعی مشوق نابرابری در این بررسی ها مورد توجه قرار نگرفته اند. از آن گذشته، نقش نخبگان، نهادهای خصوصی و شرکت های غول پیکر و فراملیتی هم در این فرایند مورد بررسی قرار نگرفت. در حالی که به گمان من تمرکز اصلی باید بر این مبنا قرار می گرفت که چه کنیم تا نابرابری های موجود کمتر شود.

اگرچه رفرمهای مالیاتی می توانند مفید باشند و به ویژه در شرایطی که وجود دارد نیاز مبرمی به این رفرمها هم داریم ولی من برآن سرم که تمرکز بر رفرمهای مالیاتی به تنهایی موجب می شود تا عامل اصلی و اساسی نابرابری روزافزون مورد بررسی قرار نگیرد. این دیدگاه بر این مفهوم نظری استوار است که تنها راهی که دولت می تواند توزیع درآمد را بهبود بخشد از طریق مالیات و انتقالی های رفاهی است. تردیدی نیست که نظام مالیاتی به ویژه وقتی که مالیات بر درآمد تصاعدی هم باشد می تواند بر توزیع درآمد تاثیر بگذارد ولی این دیدگاه از این واقعیت غفلت می کند که در دنیای مدرن دولت هم چنین می تواند سیاست هائی در پیش بگیرد که بر توزیع درآمد بازار هم اثر بگذارد. در واقع به این ترتیب دارم به این نکته اشاره می کنم که حتی قبل از این که به مالیات و انتقالی های رفاهی برسیم چرا کاری نکنیم که نابرابری در توزیع درآمد و ثروت کمتر شود. در آن صورت حتی وظایف بازتوزیعی دولت ها هم کمتر خواهد شد. و بر من یکی روشن نیست که چرا این گونه به قضایا نگاه نمی کنیم.

چند نمونه بدهم.

بنگرید که در اغلب کشورهای جهان، در ۴۰ سال گذشته قوانین و مقررات مربوط به اتحادیه های کارگری دستخوش چه تغییراتی شد. در کشورهای هائی که اتحادیه کارگری قدرتمند داشتند، این اتحادیه ها از سوی سیاست پرازان زیر ضرب قرار گرفته تضعیف شدند و در جوامعی که

این اتحادیه ها وجود نداشتند انواع واقسام موانع قانونی ایجاد شد تا از شکل گیری اتحادیه های کارگری جلوگیری نمایند.

به قوانین حداقل دستمزد و تحول آن در گذر زمان بنگرید. از سوئی در بسیاری از جوامع با قانون گذاری در باره حداقل دستمزد مخالفت شد و یا اگرهم چنین قوانینی وجود داشت، در تعدیل میزان حداقل دستمزد برای حفظ قدرت خرید آن کوتاهی قابل ملاحظه ای انجام گرفت. درباره عملکرد بازارها و نهادهای بانکی و مالی چه می توان گفت؟

اگر توهمات اقتصاد نئولیبرالی را کنار بگذاریم که در نظر نمی گیرند که آن چه به نام « بازار آزاد » می شناسیم در واقعیت زندگی با قواعد و نظامات دولتی تنظیم می شود و این قواعد و تنظیمات در واقع تعیین می کند که همین بازار آزاد به نفع کدام گروه اجتماعی عمل می کند. نابرابری در درآمد بازار همان قدر که پی آمد عوامل اقتصادی است با عوامل سیاسی هم پیوستگی دارد. این افراد نیستند که تعیین می کنند رقابت منصفانه چگونه تعریف می شود و یا چه رفتاری غیر قانونی و یا ضد رقابتی است. از سوی دیگر، دولت هم چنین بخشی از درآمد را به صورت مالیات دریافت می دارد و هم چنین گاه منابع قابل توجهی را به صورت هزینه های اجتماعی در اقتصاد هزینه می کند که بر توزیع درآمد بازار تاثیرات قابل ملاحظه ای خواهد شد. نه تنها توزیع درآمد که توزیع ثروت هم با قوانین و مقررات دولت بستگی دارد. مالیات بردارائی و مالیات برارث و به همین نحو تهیه و تدارک آموزش و بهداشت رایگان و با کیفیت مناسب نه فقط بر توزیع درآمد که بر توزیع ثروت هم تاثیر می گذارد. در این راستا باید از دو نکته سخن گفت.

- دولت چه می کند؟ مالیات و پرداخت های رفاهی
 - دولت چه باید بکند که نمی کند و اغلب هم پی آمدهای آنها بررسی نمی شود.
 - حوزه هائی که برای درک مفید تر از روند افزایشی نابرابری ها قابل بررسی اند.
 - نوآوری های مالی و این مقوله که « آنها بزرگتر از آن هستند که ورشکست شوند».
 - ساختار پرداختی ها برای مدیران سطح بالا
 - تغییر ماهیت تصاعدی مالیات و پرداخت های رفاهی
- مطبوعات نئولیبرالی دائما بر این ادعا پافشاری می کنند که ثروتمندان بخش بزرگترین از درآمدهای مالیاتی دولت ها را تامین می کنند ولی آن چه که این مطبوعات به آن نمی پردازند این که در سطح فرد و یا خانوار ثروتمندان درصد بالاتری مالیات نمی پردازند. برای مثال در بریتانیا در ۲۰۱۰ در بررسی مالیات مستقیم و غیرمستقیم ده صد غنی ترین بخش جمعیت ۳۳ درصد مالیات می پرداختند در حالی که برای ده درصد فقیرترین بخش جمعیت این نسبت ۴۳ درصد بود (فیشر، ۲۰۱۴، ص ۴۵).
- چه مقدار مالیات مستقیم پرداخته می شود به دو عامل بستگی دارد.
- میزان درآمد

- نرخ های مالیاتی به چه صورت تغییر می کنند.
مالیات های غیرمستقیم ولی در این دسته جا نمی گیرند، یعنی توانائی مالیات دهنده در پرداخت آن مورد توجه قرار نمی گیرد. در طول ۴ دهه گذشته ده درصد غنی ترین بخش جمعیت درصد بالاتری از درآمد را به خود اختصاص داده اند به حدی که با وجود این که درصد کمتری از آن را به صورت مالیات می پردازند ولی سهم شان در درآمدهای مالیاتی دولت افزایش یافته است.

وقتی از این منظر به نابرابری رو به رشد نگاه می کنیم.

- درآمد گروه های مختلف درآمدی با روند متفاوتی تغییر کرده است.
- نرخ مالیات بر ثروتمندان در مقایسه با آنچه در گذشته می پرداختند بطور قابل ملاحظه ای کمتر شده است.

به سخن دیگر این ترکیب به این معناست که علت این که ثروتمندان ثروتمندتر شده است تنها به این دلیل نیست که نرخ رشد درآمدی شان از دیگران بیشتر بوده است بلکه واقعیت این است که با سهم بیشتری که از درآمد و ثروت دارند درصد کمتری از آن را به صورت مالیات می پردازند. یعنی می خواهیم بگویم که اگر درکوشش برای کنترل رشد نابرابری جدی هستیم نظام مالیاتی ما باید اصلاح شود.

در انگلیس که من خیردارم اغلب افراد در وضعیتی قرار دارند که مالیات شان قبل از این که دستمزد و حقوق خود را دریافت نمایند از آن کسر می شود. ولی در همین کشور، ثروتمندان و شرکت ها از نظر نظام مالیاتی در وضع متفاوتی هستند و در واقع این آنها هستند که باید دریافتی ها و سود و سودهای سرمایه ای خود- در واقع بنیان مالیاتی خود- را به دولت اظهار نمایند. و اینجاست که آنها هم اراده سیاسی و هم ابزارهایش را در اختیار دارند تا با استفاده از بهشت های مالیاتی بطور قانونی و حتی اغلب غیرقانونی درآمدهای مشمول مالیات خود را کمتر از آن چه که هست اظهار نمایند و در نتیجه مالیات کمتری بپردازند. فعلا به این نکته نمی پردازم که راه فرارهای قانونی زیادی وجود دارد که مورد استفاده و سوء استفاده قرار می گیرد. البته که همیشه می توان برای حسابرسی این اظهاریه ها اقدام کرد ولی واقعیت این است که این نوع حسابرسی ها به مقدار بسیار ناچیزی صورت می گیرد. همه شواهد موجود نشان می دهند که حسابرسی خرده متقلبان مالیاتی- یعنی کسانی که وابسته به پرداخت های رفاهی دولت ها هستند- در نظام سیاسی کشورهای سرمایه داری پیشرفته با جدیت به مراتب بیشتری دنبال می شود تا اظهاریه های مالیاتی ثروتمندان و شرکت های گول پیکر فراملیتی. البته مطبوعات هم نقش «فرهنگی» خود را در این راستا ایفا می کنند. کسانی که به نظام پرداختی دروغ می گویند و یا حتی در استفاده از «اعتبارات مالیاتی» تقلب می کنند را به راحتی «سارقان منابع عمومی» می نامند، ولی وقتی موضوع به عدم پرداخت دهها و گاه صدها میلیون دلار مالیات قانونی از سوی ثروتمندان و شرکت ها می

رسد، زبان بازی می کنند و از «جا خالی دادن» و یا «اجتناب از پرداخت مالیات» سخن می گویند که اگر مته به خشخاش بگذاریم درموردی حتی، « غیر قانونی» هم نیستند. نکته ای که می خواهیم برآن تاکید کنم این واقعیت است که چه ثقل مالیاتی استفاده کنندگان از پرداخت های اجتماعی و چه ثقل مالیاتی چند صد میلیون دلاری شرکت ها و ثروتمندان با انگیزه واحدی صورت می گیرد ولی از سوی مطبوعات و دیگر ابزار ارتباط جمعی به شکل صورت کاملا متفاوتی ارزیابی می شود.

درکنار فرارمالیاتی یک مشکل به مراتب بزرگتر و قابل ملاحظه تر اجتناب از پرداخت مالیات است. منظورم از اجتناب از پرداخت مالیات استفاده از گریز راههای مالیاتی برای عدم پرداخت مالیات است. البته توجه دارید که آن کس و یا شرکتی که از این گریزها استفاده می کند، درآمد کمتری ندارد و یا هزینه بیشتری را متحمل نشده است ولی با حساب سازی، درآمد مشمول مالیات او کمتر اظهار می شود و طبیعتا مالیات کمتری هم پرداخت می شود به صورتی که انگار درآمد کمتری هم داشته است.

علاوه برآن چه گفته ایم راهها و شیوه های مختلفی وجود دارد که ثروتمندان و شرکت های بزرگ از دولت های سرمایه داری یارانه دریافت می کنند.

برای مثال می دانیم در امریکا، شرکت های مالی وهج فاندھا می توانند بخش عمده ای از حقوق مدیران ارشد خود را به عنوان درآمدهای سرمایه ای منظور کرده به آنها پردازند و در نتیجه این پرداختی ها شامل مالیات بردرآمد نمی شود بلکه باید مالیات بردرآمد سرمایه ای پردازد که به مقدار قابل توجهی از مالیات بردرآمد کمتر است.

با تمام این اوصاف این توضیح مختصر را با دو نکته بهم پیوسته به پایان می برم.

- از سوئی هزینه های افزایش نابرابری به میزانی است که نمی توان و نباید از سیاست پردازدی جدی برای مقابله با آن اجتناب کرد.

- از سوی دیگر، پی آمدهای مثبت نابرابری کمتر و کوشش برای تخفیف شکاف درآمدی و ثروت به میزانی است که نمی تواند و به گمان من نباید نادیده گرفته شود.

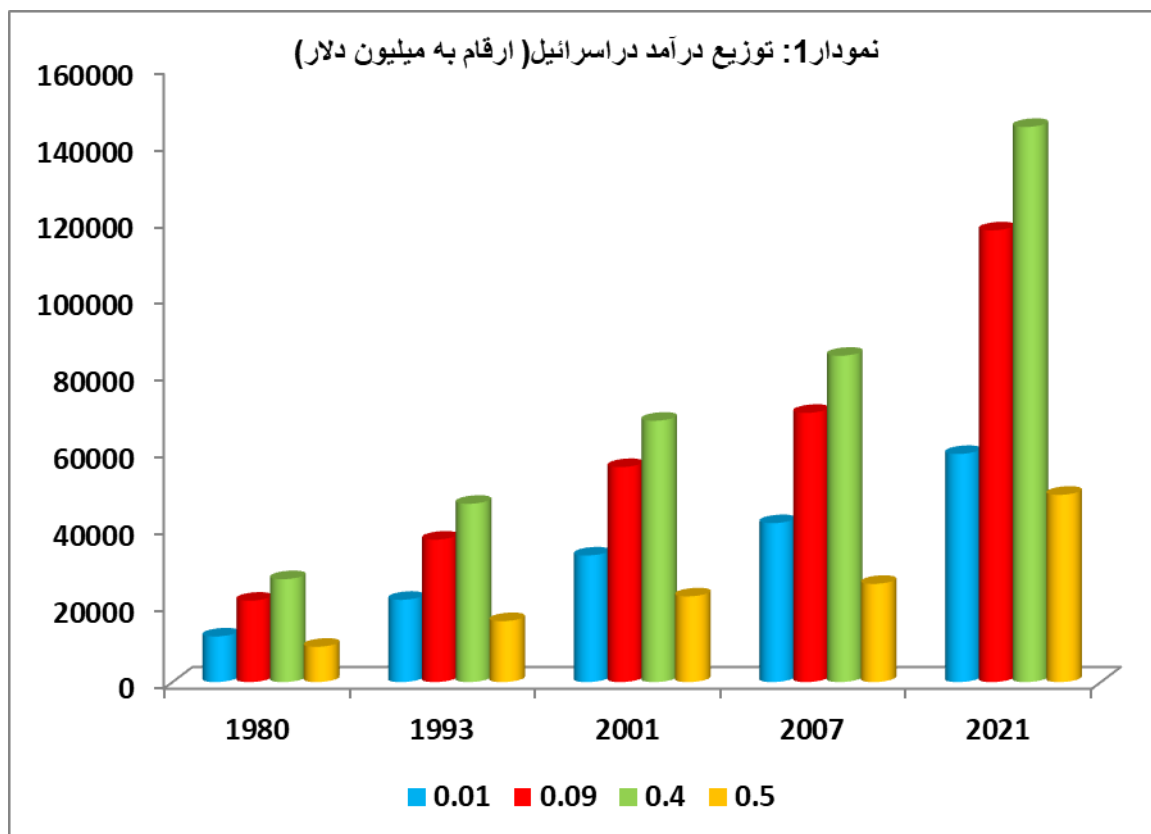
برای این که تصویر روشن تری از مشکل نابرابری داشته باشیم، من دراین یادداشت ها از آمارهای درآمدملی قبل از مالیات استفاده کرده ام. اشاره کنم که دراین سیر و سیاحتی که درچندا بانک آماری کرده ام رسیده ام به یک مجموعه آماری در باره اقتصاد اسرائیل و دیدم بهتر است که با تکیه براین آمارها یک تصویر کلی از توزیع درآمد در اسرائیل به دست بدهم.

آمارهای درآمدملی مورد استفاده من، قبل از اخذ مالیات است و روشن است که وقتی مالیات های مختلف، مستقیم و غیرمستقیم را در نظر می گیریم، تصویر موجود درجوامع مختلف می تواند متفاوت باشد. واما در باره موضوع این یادداشت، خوبی این آمارها یا خوبی نگاه من به این آمارها این است که در آن ها درباره نژاد و رنگ و دیدگاههای سیاسی اثر و نشانه ای نیست. تزديد ندارم که علاقمندان به این مسائل می توانند با سیرو سیاحت در

بانکهای آماری مشابه روایت خودشان را از اسرائیل بیان کنند به همین شکلی که من در این یادداشت می خواهم از توزیع درآمد در آن سخن بگویم.

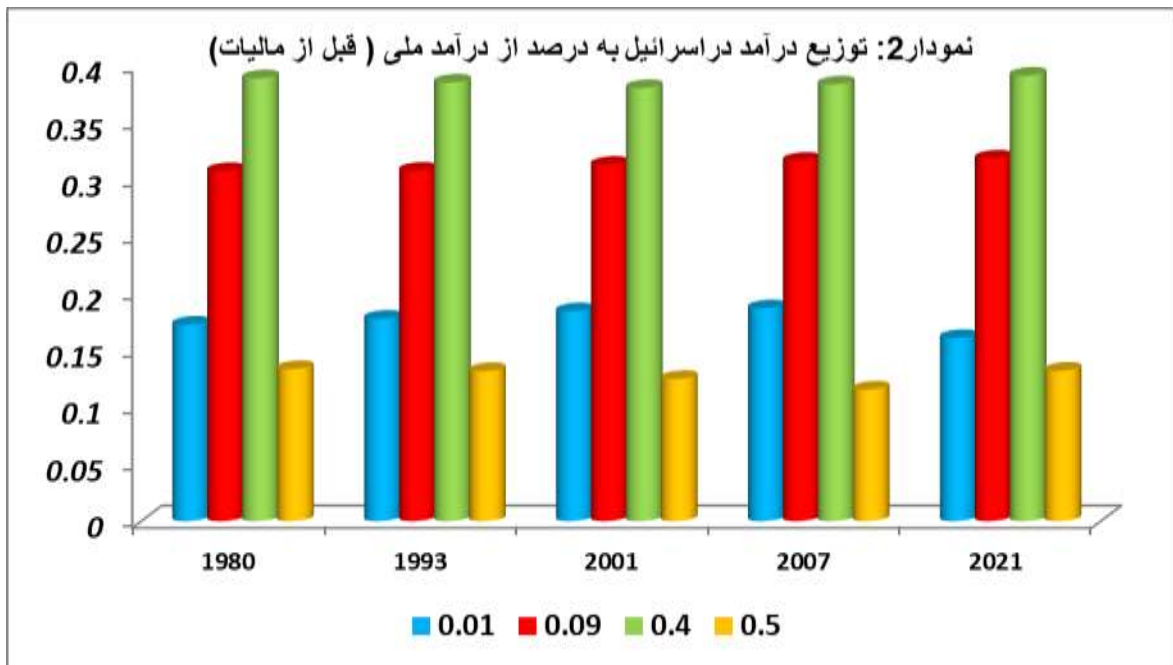
ابتدا به ساکن، آمارهای مربوط به توزیع درآمد ملی را از بانک اطلاعاتی نابرابری جهانی گرفته ام. منبع آمارهای جمعیت و آمارهای رشد اقتصادی هم بانک جهانی است. اگر شیوه کارم را توضیح بدهم جریان این است که در بانک اطلاعاتی نابرابری جهانی، سهم بری یک درصدی ها و ده درصدی ها و ۵۰ درصدی های فقیر برای اغلب کشورهای جهان تنظیم شده و قابل استفاده است. با استفاده از این آمارها، می توان تصویر روشنی از توزیع درآمد به دست آورد. از سوی دیگر، علاوه بر سال ۱۹۸۰ من بطور تصادفی چند سال دیگر را هم در نظر گرفته ام سال ۱۹۹۳، ۲۰۰۷، ۲۰۰۱ و سرانجام ۲۰۲۱. برای همه این سالها هم آمار جمعیت اسرائیل را داریم و هم می دانیم که تولید ناخالص داخلی اسرائیل به چه میزان بوده است. با مقایسه ارقامی که بانک جهانی از تولید ناخالص داخلی کشورهای مختلف به دست می دهد می توان میزان رشد اقتصادی را هم اندازه گرفت. با توجه به تغییری که در توزیع درصدی درآمدها پیش آمد است از یک طرف سهم هرکدام از این ۴ گروه، ۱ درصدی ها، ۹ درصدی ها، ۴۰ درصدی ها میانه، و سرانجام ۵۰ درصدی های فقیر را در این سالهای مختلف برآورد کرده ایم. مقایسه این سهم بری ها، به ما امکان می دهد که آن چه را که نرخ سهم بری^۱ نامیده ایم هم اندازه گیری نمائیم. اگرچه جزئیات را به دست خواهیم داد ولی مشاهده می کنیم به غیر از سالهای پس از بحران بزرگ مالی جهانی سهم بری ۵۰ درصدی های فقیر از منافع ناشی از رشد اقتصادی از دیگر گروه ها، یعنی ۱ درصدی ها و ۹ درصدی ها و ۴۰ درصدی ها بسیار کمتر بوده است. به عنوان مثال در طول ۲۰۰۱-۰۷ سهم بری یک درصدی ها از درآمدهای بیشتر ناشی از رشد اقتصادی حدودا ۲۰% بود یعنی از هر ۵ دلاری که در نتیجه رشد اقتصادی به دست آمد یک دلار نصیب یک درصد جمعیت اسرائیل شد ولی سهم ۵۰ درصدی ها- یعنی سهم ۵۰ درصد جمعیت اسرائیل، تنها ۸ درصد بود. آن چه که باید انجام بگیرد پژوهش بیشتر در یافتن چرایی این توزیع نابرابر است و بعد اگر اراده سیاسی لازم هم وجود داشته باشد، درپیش گرفتن سیاست های مربوط موثر که پی آمدش تغییر در نرخ بهره مندی باشد.

¹ Capture rate



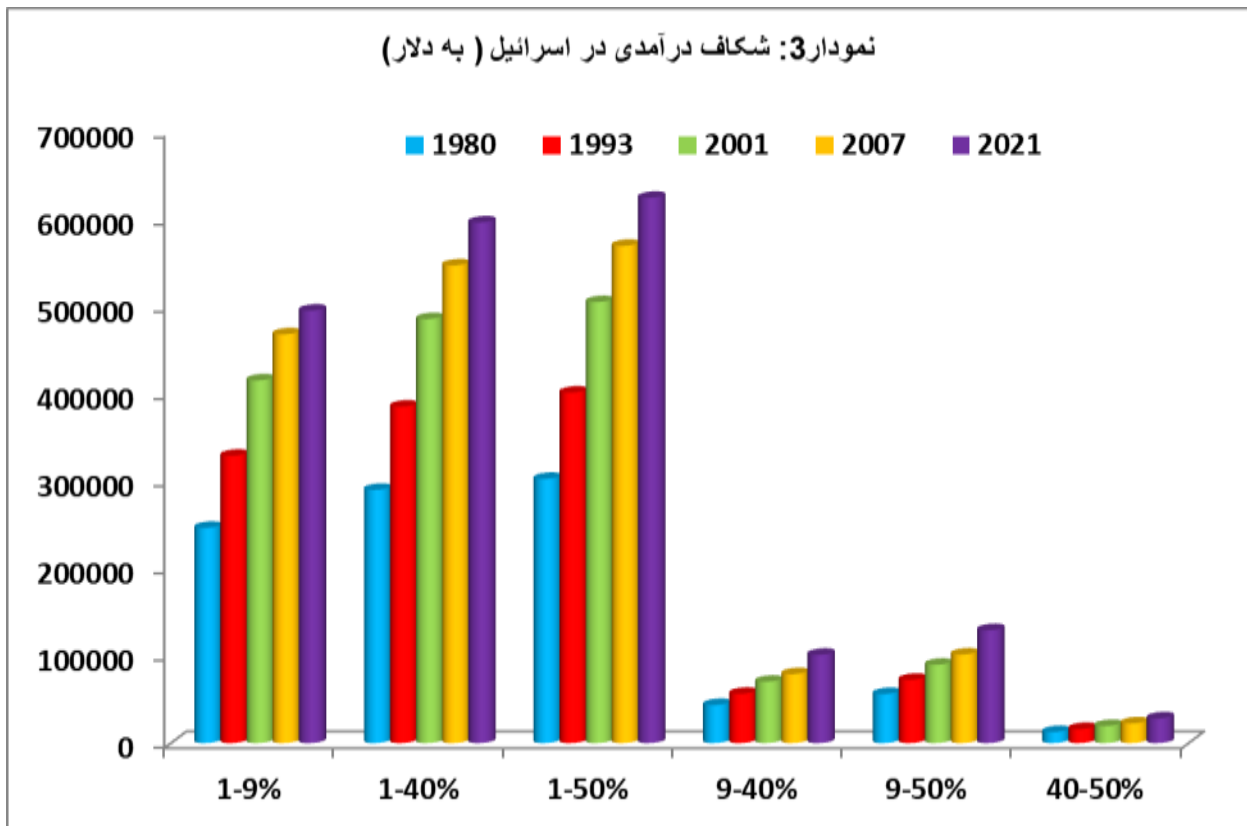
به چند نکته در باره این نمودار اشاره می کنم.

- در همه این سالها آن چه از درآمد ملی اسرائیل نصیب یک درصدی ها می شد از آن چه که سهم ۵۰ درصدی های فقیر بود، بیشتر بوده است.
- در تمام این مدت، سهم ۵۰ درصدی های فقیر از درآمد بیشتر ناشی از رشد اقتصادی از دیگر گروه ها- نه تنها یک درصدی ها، بلکه ۹ درصدی ها و ۴۰ درصدی های میانه کمتر بود.
- تنها در ۲۰۲۱ شاهدیم که شکاف درآمدی بین یک درصدی ها و ۵۰ درصدی های فقیر در مقایسه با وضعیتی که در ۲۰۰۷ وجود داشت اندکی بهبود یافت ولی در دیگر موارد شاهدیم که این شکاف درآمدی هر ساله بیشتر شده است. به عنوان مثال در حالی که سهم ۹ درصدی ها در ۱۹۸۰ حدودا ۱۲ میلیارد دلار از سهم ۵۰ درصدی های فقیر بیشتر بود ولی این شکاف درآمدی در ۲۰۲۱ به ۶۹ میلیارد دلار افزایش یافت. به سخن دیگر، در ۲۰۲۱ کل درآمد ۹ درصد جمعیت، ۶۹ میلیارد دلار از کل درآمد ۵۰ درصد فقیر جمعیت اسرائیل بیشتر بود.
- آن چه که باید مورد توجه سیاست پردازان قرار بگیرد وارسیدن عوامل تعیین کننده توزیع درصدی درآمد ملی است. اگرچه این سهم بری درصدی در طول این ۴۰ ساعت تغییر زیادی نکرده است ولی به وضوح روشن است که این شکاف سهم بری که از ۱۹۸۰ وجود داشت تداوم یافت.

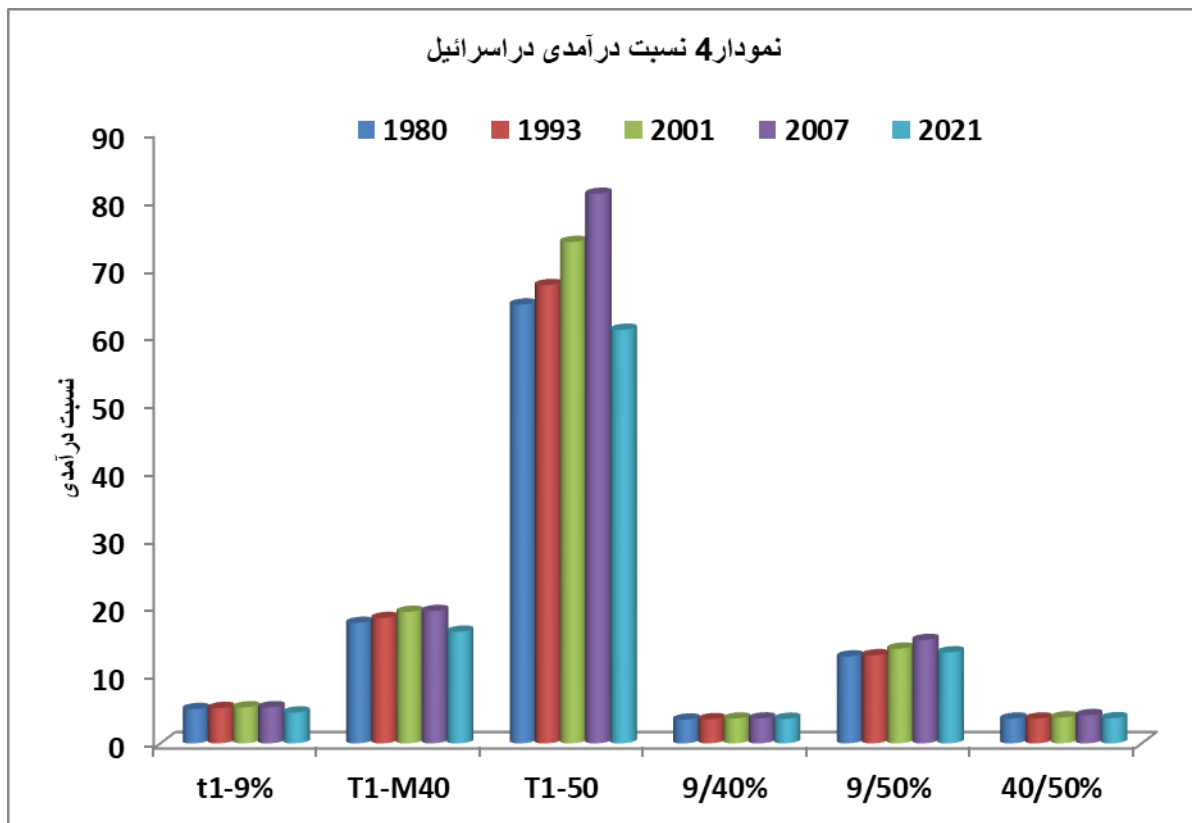


تنها تغییر قابل توجهی که در توزیع درصد درآمد ملی در اسرائیل در طول این سالها صورت گرفته این که بین ۲ تا ۳ درصد از درآمد ملی بین ۱ درصدی ها و ۹ درصدی ها جابجا شده است. برخلاف وضعیتی که در اغلب اقتصادهای سرمایه داری مشاهده می کنیم در اسرائیل سهم یک درصدی ها به نفع سهم ۹ درصدی ها تغییر کرده است. یعنی در مقایسه با ۱۹۸۰ سهم ۹ درصدی ها ۲ درصد از درآمد ملی بیشتر شد و حدوداً همین مقدار هم از سهم یک درصدی ها کاهش یافت.

با استفاده از آمارهائی که از سایت بانک جهانی دانلود کردیم و توزیع درصدی درآمدها، برای هر یک از این گروه ها متوسط درآمد را محاسبه کرده و بعد آنها را با یک دیگر مقایسه کرده ایم. نه فقط شاهد وجود شکاف درآمد بین متوسط درآمد گروه های مختلف هستیم بلکه در طول این ۴۰ سال میزان این شکاف به مراتب بیشتر شده است. بیشترین شکاف درآمدی بین متوسط درآمد یک درصدی ها و دیگر گروه ها وجود دارد ولی علاوه بر آن شکاف درآمدی بین ۹ درصدی ها و بقیه هم روند افزایشی داشته است. حتی مشاهده می کنیم که شکاف درآمدی بین متوسط درآمد ۴۰ درصدی های میانه و ۵۰ درصدی های فقیر هم در طول این سالها بسیار بیشتر شده است.



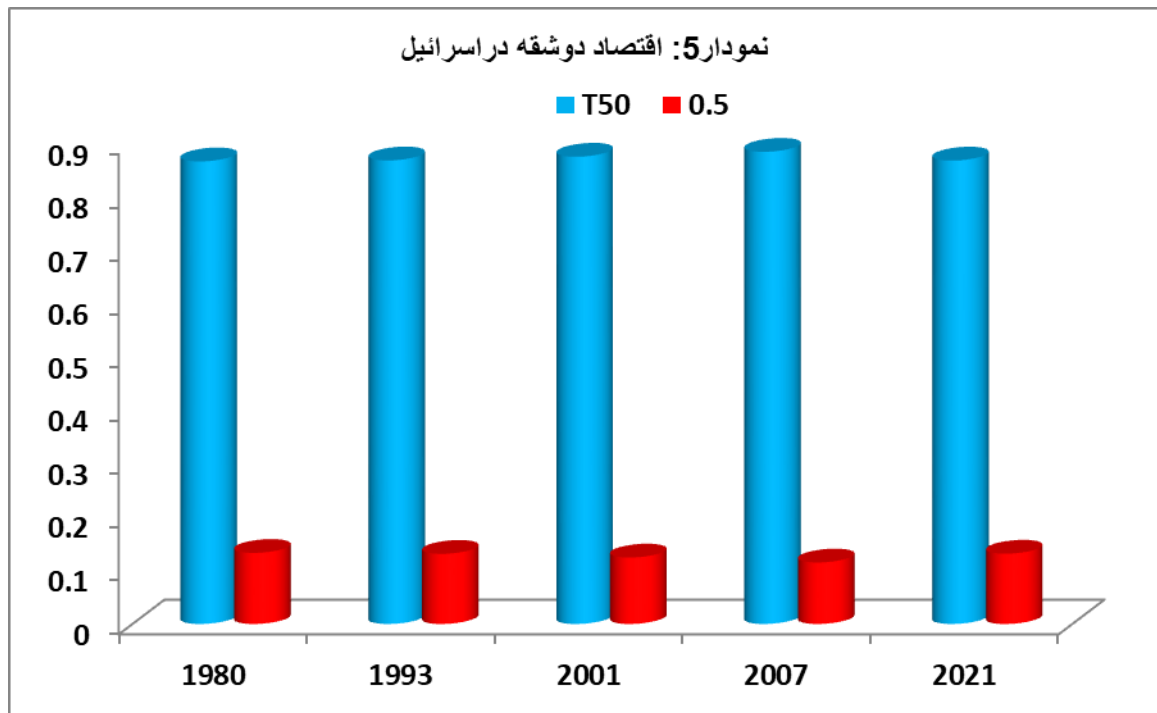
با توجه به تغییری که در شکاف درآمدی پیش آمده مشاهده می کنیم که نسبت درآمدی هم دستخوش تغییر شده است. منظورم از نسبت درآمدی در واقع کوششی برای اندازه گیری نابرابری است. پرسش این است که به عنوان مثال، متوسط درآمد یک درصدی ها که چه در اسرائیل و چه در دیگر کشورها معمولا از ثروتمندان کشور هستند چند برابر متوسط درآمد ۵۰ درصدی های فقیر است. ناگفته روشن است که می توان نسبت درآمدی بین متوسط درآمد دیگر گروه ها را هم اندازه گرفت. این یافته ها را در نمودار بعدی ارایه کرده ام.



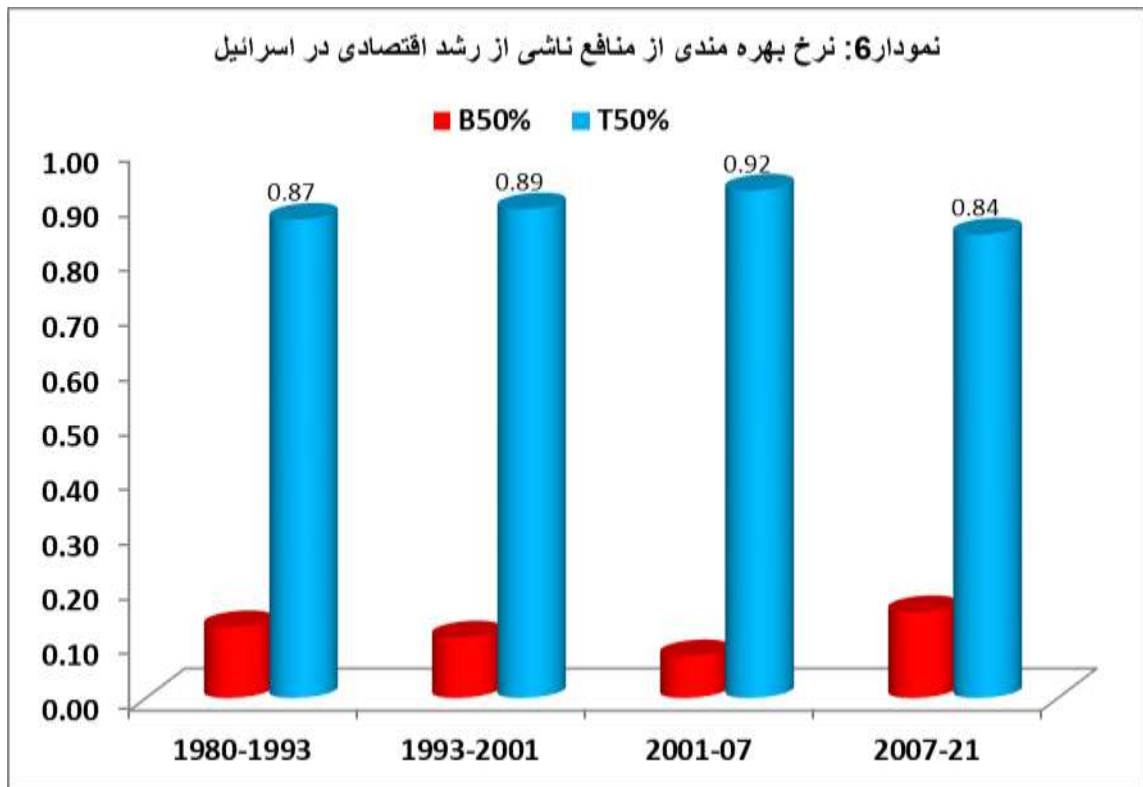
من در این نمودار ۶ نسبت درآمدی را ارایه کرده ام. متوسط درآمد یک درصدی ها در مقایسه با متوسط درآمد ۹ درصدی ها برای بخش عمده ای از این سالها ثابت ماند و حتی در سال ۲۰۲۱ میزانش اندکی کمتر شد. داده های آماری ما نشان می دهد که در ۱۹۸۰ این نسبت درآمدی ۵ برابر بود و برای سال ۲۰۲۱ به ۴٫۵ برابر کاهش یافت. در مقایسه با متوسط درآمد ۴۰ درصدی های میانه نسبت درآمدی یک درصدی ها روند افزایشی داشت که تنها در ۲۰۲۱ با اندکی کاهش در این نسبت مواجه شده است و همین روایت است در باره نسبت درآمدی متوسط درآمد یک درصدی ها و متوسط درآمد ۵۰ درصدی های فقیر. همان طور که مشاهده می کنیم نسبت درآمدی بین متوسط درآمد ۹ درصدی ها و ۴۰ درصدی های میانه در همه این سالها ثابت ماند ولی در مقایسه با متوسط درآمد ۵۰ درصدی های فقیر بطور عمده روند افزایشی داشت به غیر از این که در ۲۰۲۱ با اندکی کاهش در این نسبت درآمدی روبرو می شویم. و سرانجام نسبت درآمدی بین متوسط درآمد ۴۰ درصدی های میانه و ۵۰ درصدی های فقیر هم با شیب کم روند افزایشی داشته و در این سالها بیشتر شده است.

یکی از وجوهی که در سرمایه داری اسرائیل همانند دیگر کشورهای سرمایه داری قابل توجه است وجود یک اقتصاد دو شقه است. منظورم از اقتصاد دوشقه هم مقایسه دو نیمه جمعیتی در یک جامعه است که مشارکت شان در بهره گیری از منابع اقتصادی موجود به چه صورتی انجام می گیرد و چه سهمی دارند. در سرمایه داری اسرائیل این مشارکت با نسبت یک به ۷ در همه این سالها تقریباً ثابت مانده است. یعنی در حالی که سهم ۵۰ درصدی های

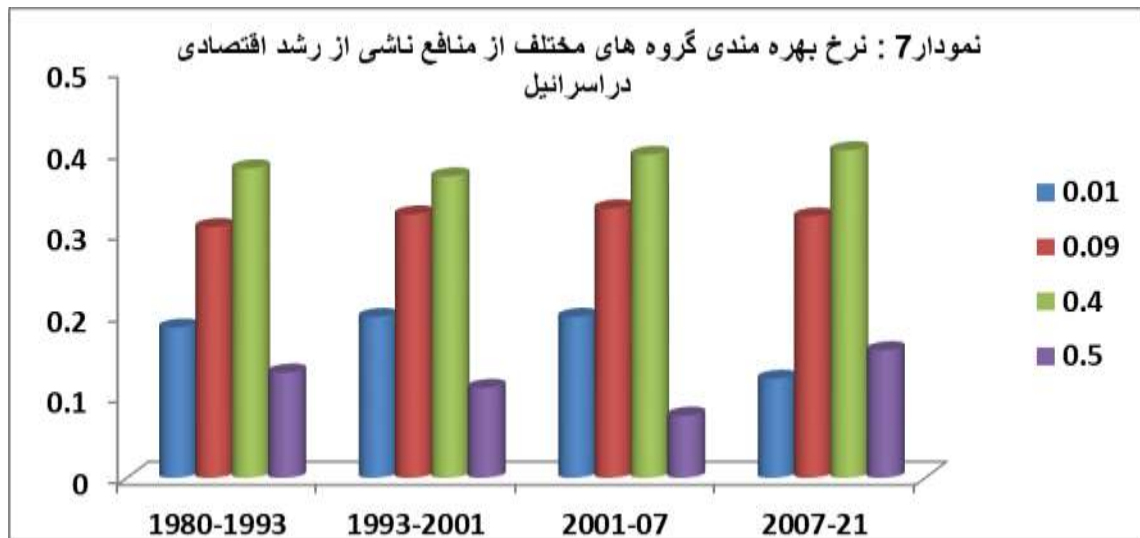
فقیر از درآمد ملی در همه این سالها از ۱۵٪ کمتر بوده، بقیه درآمد ملی یعنی بیش از ۸۵٪ سهم آن نیمه دیگر بود. جالب توجه این که نه فقط در سال ۱۹۸۰ توزیع درآمد در اسرائیل این گونه بود بلکه بیش از ۴۰ سال بعد در ۲۰۲۱ هم ناظر همین نوع توزیع درآمد هستیم.



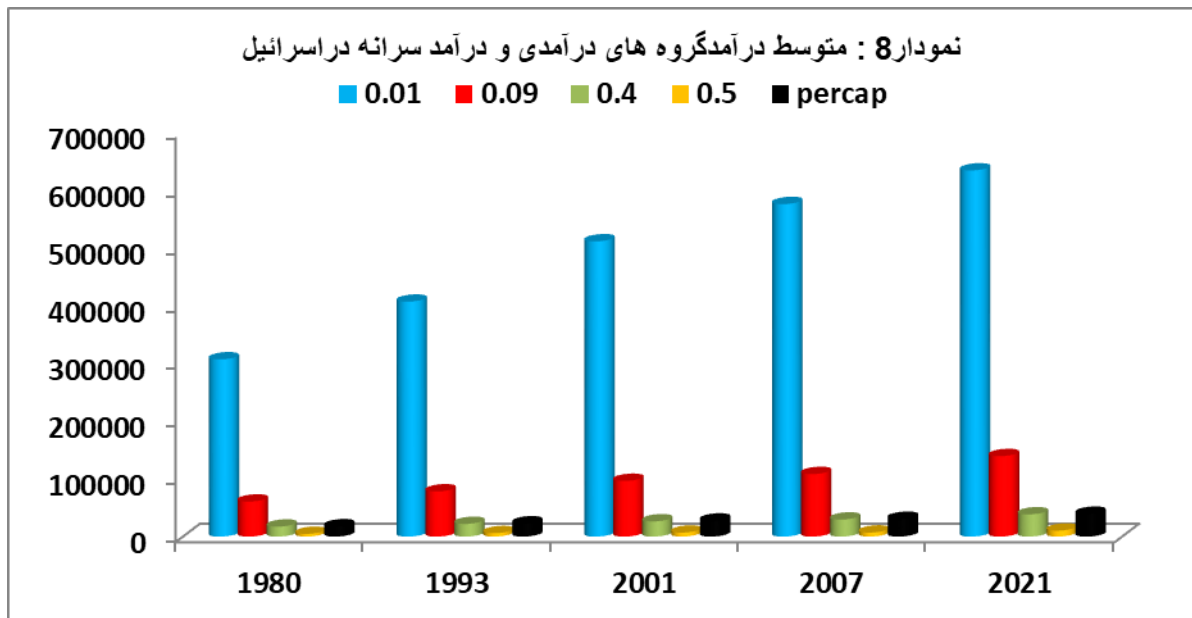
درک چگونگی این شیوه توزیع درآمد هم چندان دشوار نیست. وقتی نرخ بهره مندی را در طول این سالها محاسبه می کنیم مشاهده می کنیم که این نرخ هم در واقع بیانگر این نابرابری ساختاری است که در این جا شاهد آن هستیم.



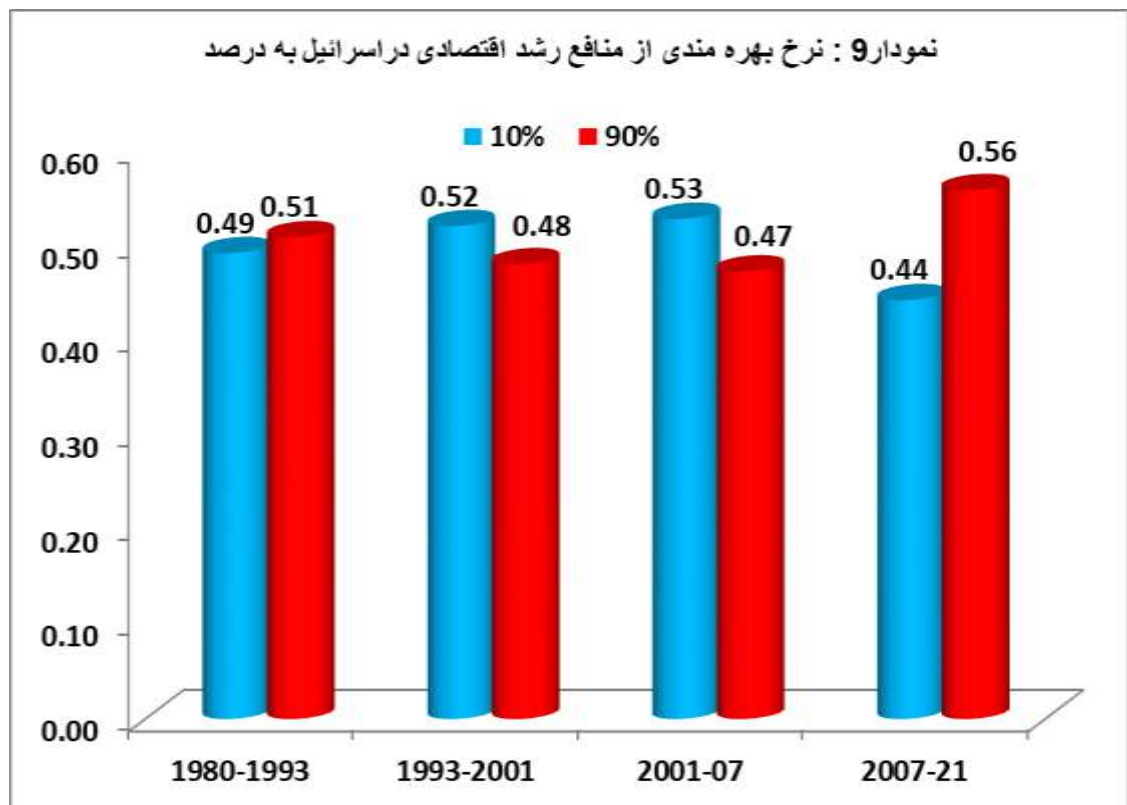
وقتی میزان بهره مندی این دونیمه را از منافع اقتصادی ناشی از رشد اقتصادی با یک دیگر مقایسه می کنیم مشاهده می کنیم که کمترین میزان سهم برای ۵۰ درصدی های بالائی یا ثروتمند ۸۴٪ بود- طبیعی است که سهم ۵۰ درصد فقیر جمعیت هم تنها ۱۶٪ می شود درحالی که بیشترین سهم بری در طول سالهای اولیه قرن کنونی اتفاق افتاد که بیش از ۹۰٪ از منافع ناشی از رشد اقتصادی نصیب ۵۰ درصدی های ثروتمند می شد و سهم آن نیمه دیگر هم به کمتر از ۱۰٪ تقلیل می یابد. برای این که تصویری اندکی روشن تر از موقعیت گروه های مختلف درآمدی داشته باشیم سهم هرکدام از این گروه ها را هم جداگانه به دست می دهیم و مشاهده می کنیم که در سه دوره از ۴ دوره ای که بررسی کرده ایم سهم ۵۰ درصدی های فقیر از این منافع کمترین میزان بوده است.



توزیع نابرابر منافع ناشی از رشد اقتصادی باعث می شود که درآمد متوسط گروه های مختلف فرق بکند ولی از سوی دیگر اغلب اعضای این گروه ها در یک جامعه مشخص زندگی می کنند و هزینه های زندگی شان با بیش و کم تفاوتی- حداقل در عرصه ضروریات زندگی- مثل هم است و از این نظر است که مباحثی که در باره رشد نابرابری ارائه کرده ایم در عین حال می تواند برای درک بهتر مقوله فقر در این جوامع مفید باشد. در نمودار بعدی، ستون های سیاه رنگ نشان دهنده درآمد اسرائیل در این سالهای مختلف هستند و ستون های رنگین دیگر هم متوسط درآمد گروه های درآمدی را اندازه گیری می کنند. آن چه در این نمودار واضح است این که متوسط درآمد یک درصدی ها و ۹ درصدی ها در همه این سال ها چندین برابر درآمد سرانه کشور بود و برعکس، متوسط درآمد ۹۰ درصد بعدی جمعیت در اسرائیل از درآمد سرانه کمتر بود. در همه این سالها متوسط درآمد ۴۰ درصدی های میانه اندکی از درآمد سرانه کمتر بود ولی تفاوت بین درآمد سرانه و متوسط درآمد ۵۰ درصدی های فقیر بسیار قابل توجه و چشمگیر بود در هیچ یک از این سالها متوسط درآمد ۵۰ درصد فقیر جمعیت اسرائیل حتی به مرز ۳۰٪ درآمد سرانه در آن سال هم نرسید.



یکی از عواملی که متوسط درآمد به نسبت پائین ۹۰٪ جمعیت را توضیح می کند این است که سهم بری شان از منافع ناشی از رشد اقتصادی در اغلب این سالها از آن چه که نصیب ده درصدی های ثروتمند شد کمتر بود. البته در دیگر اقتصاد های سرمایه داری هم شاهد وضعیت مشابهی هستیم و در آن چه در این یادداشت گزارش کرده ایم هیچ نکته ای وجود ندارد که مختص اداره اقتصاد اسرائیل بوده باشد.



آن چه در باره اطلاعات آمده در این نمودار قابل توجه است این که آن چه از منافع ناشی از رشد اقتصادی در این سالها نصیب این دو گروه شد، با بیش و کم تفاوتی مانده‌م بوده است ولی در یک مورد این منافع اضافی باید بین ۱۰٪ جمعیت اسرائیل توزیع شود و در مورد دیگر همان میزان منافع باید بین ۹۰٪ درصد جمعیت یعنی ۹ برابر بیشتر توزیع شود. این که در این شرایط نابرابری درآمدی بیشتر می شود نه نظریه پردازی لازم دارد و نه برای درک آن به الگوهای پیچیده ریاضی و اقتصاد سنجی نیازمندیم. اگر تمایلی به درک این واقعیت ها باشد، شواهد حاضر و زنده اند.